

جایگاه سقراط در رهیافت دینی کی‌یرگور

محمد اصغری*

استادیار گروه فلسفه دانشگاه تبریز

(تاریخ دریافت: ۸۹/۴/۱۰؛ تاریخ تصویب: ۸۹/۷/۱۳)

چکیده

این مقاله می‌کوشد تا تصویری از جایگاه سقراط را در رهیافت دینی و اگزیستانسیالیستی کی‌یرگور نشان دهد. کی‌یرگور در نوشته‌های خویش تحت تأثیر شدید سقراط قرار دارد و از روش سقراطی سخن می‌گوید. وی او را با حضرت ابراهیم، «شهسوار ایمان»، مقایسه می‌کند و می‌کوشد تا سقراط مشرک و غیرمسیحی را در بستر تفکر مسیحی خودش بگنجاند و از این رو از سقراط به عنوان قهرمان تراژدی نیز یاد می‌کند. کی‌یرگور خود را سقراط قرن نوزدهم می‌پنداشت و معتقد بود، وظیفه او همان وظیفه سقراطی است. این مقاله با استناد به برخی نوشته‌های کی‌یرگور به بررسی این تصویر می‌پردازد.

واژگان کلیدی

سقراط، مسیحیت، اخلاق، قهرمان، کی‌یرگور.

مقدمه

در آگزیستانسیالیسم دینی سورن کی‌یرکگور از جمله شخصیت‌هایی که در آن نقش محوری ایفا می‌کند، سقراط است. پیش از طرح جایگاه سقراط در رویکرد دینی و آگزیستانسیالیستی کی‌یرکگور ضرورت دارد که تصویری اجمالی از سقراط و اندیشه فلسفی و اخلاقی او ارائه شود. سقراط فیلسوفی است که در تاریخ فلسفه از اهمیت والایی برخوردار است. کسانی که تاریخ فلسفه غرب را نوشته‌اند، همیشه فلسفه یونان را به فیلسوفان قبل از سقراط و فیلسوفان بعد از سقراط تقسیم‌بندی کرده‌اند و این تقسیم‌بندی نشان می‌دهد که سقراط شخصیتی کلیدی و مرجع در فلسفه است. او جهان‌شناسی فیلسوفان قبل از خود را به انسان‌شناسی تبدیل کرد. سؤالات سقراط سؤالاتی از این قبیل بود: فضیلت چیست؟ روح چیست؟ شجاعت چیست؟ دوستی چیست و غیره. می‌توان سؤالاتی از این قبیل را در شعار «خودت را بشناس» سقراط خلاصه کرد، چون همه این سؤالات به انسان‌شناسی مربوط است.

سقراط هیچ متن نوشته شده فلسفی‌ای نداشت و لذا ما او را از طریق محاورات افلاطون می‌شناسیم. سقراط به «خودشناسی» توجه دقیق دارد. خودشناسی، گام نخست دانش است. از سوی دیگر، وی می‌کوشد پاسخی‌های خردمندانه به این پرسش‌ها بدهد یا مخاطب را وادارد تا درباره آنها بیندیشد. مخاطب، موضوع را تعریف می‌کند یا پاسخی می‌آورد که اگر می‌گوییم گل سرخ زیباست یعنی دارای فلان رنگ و فلان شکل است. سقراط می‌گوید منظور ما فقط تعریف با برشمردن صفات گل سرخ نبود. اگر بپرسیم مشکل «زیبا» چیست و چگونه توضیح داده می‌شود، چه پاسخی خواهی داد؟ او به این ترتیب مخاطب را وادار می‌کند تا در جست‌وجوی پاسخ درست برآید یا تعریفی عرضه کند که همه اجزا در آن موجود باشند و آن گل هم گلی است به خودی خود بدون در نظر گرفتن اجزا و این همان مفهوم کلی یا ایده است. بنابراین، سقراط خود را به مامایی تشبیه می‌کند که در زاییدن اندیشه‌های آدمیان به آنها کمک می‌کند و نیز خود را به خرمگسی تشبیه می‌کند که اسب تنبل (مردم نادان) را نیش می‌زند.

در بین فیلسوفان جدید کی‌یرکگور به سنت یونانی مخصوصاً به سقراط رجوع می‌کند و او را متفکری آگزیستانسیال می‌داند که در مسیر درستی حرکت می‌کرد؛ ولی از نظر کی‌یرکگور سقراط به حد کافی در آن مسیر جلو نرفت. او خود را همانند سقراطی می‌دید که می‌خواهد مردم را با خویشتن خویش آشتی دهد. وقتی که کی‌یرکگور در سن ۴۲ سالگی در ۱۱ نوامبر ۱۸۵۵ درگذشت، دست نوشته‌ای تحت عنوان «وظیفه من» در بین مقالات او یافت شد که در آن خودش را با سقراط مقایسه می‌کند و این امر نشان می‌دهد که او تا آخر عمر به سقراط توجه داشته است. در بیان اهمیت سقراط همین بس که به نظر کی‌یرکگور جامعه مدرن سقراط را کم دارد و بدین جهت می‌گوید که «سقراط! سقراط! سقراط! آری، ما می‌توانیم اسم تو را سه بار بخوانیم؛ اگر ببینیم که ذکر اسم تو برایمان مفید است، {یقیناً} ده بار خواندن آن زیاد نخواهد بود. عقیده عموم براین است که جهان به یک جمهوری، به یک نظم اجتماعی جدید و به یک دین جدید نیاز دارد؛ اما هیچ کس توجه ندارد، چیزی که جهان، که با علم هرچه بیش‌تر دچار سردرگمی شده، بدان نیاز دارد، یک سقراط است (کی‌یرکگور، ۱۹۸۹، ص ۹۲). چنانکه ملاحظه شد، سقراط در سرتاسر زندگی فکری و فلسفی کی‌یرکگور حضور دارد. در واقع قهرمان فلسفی او سقراط است و به زعم او سقراط الگو و سرمشق یک مسیحی جدید است. سقراط نه تنها معلم فلسفی، بلکه معلم معنوی کی‌یرکگور نیز محسوب می‌شود.

علاقه شدید او به سقراط در رساله استادی‌اش تحت عنوان مفهوم طنز تلخ با ارجاع مستمر به سقراط کاملاً متبلور است. در این رساله وی سقراط را از منظر کسنوفانس، آریستوفانس و افلاطون مورد بررسی قرار می‌دهد. به نظر وی سقراط شخصیتی اخلاقی و دینی نیست؛ بلکه کاملاً فردی آبرونیست (اهل طنز تلخ)^۱ است. این رساله با مفهوم طنز تلخ و مخصوصاً طنز تلخ

۱. مفهوم طنز تلخ (irony) در قطعات فلسفی کی‌یرکگور نقش مهمی را ایفا می‌کند. این مفهوم در خدمت آرمان‌های اخلاقی و مسیحی کی‌یرکگور است. او بین دو نوع طنز تلخ تمایز قایل می‌شود: رایج‌ترین شکل طنز تلخ و نادرترین شکل طنز تلخ. او می‌گوید: «رایج‌ترین شکل طنز تلخ این است که چیزی را جدی بگیریم، در حالی که اصلاً جدی نیست و شکل دیگر طنز تلخ این است که چیزی را که شوخی است به ندرت به معنای شوخی بگیریم». اوانس معتقد است، طنز تلخ قطعات فلسفی از نوع دوم است. برای مطالعه بیش‌تر به صفحه ۶۷ تا ۸۱ کتاب زیر مراجعه کنید:

Evans, C. S. (2006). *Kierkegaard on Faith and the Self*. Baylor University Press.

سقراطی سروکار دارد. لذا وی سقراط را با فیلسوفان عصر خودش مثل فیخته، شلینگ و هگل مقایسه می‌کند. البته در این مقاله قصد آن را نداریم مفهوم طنز تلخ را در اندیشه کی‌یرکگور مورد بررسی قرار دهیم، چه این موضوع جالب مقاله دیگری را می‌طلبد.

فرضیه این مقاله این است که کی‌یرکگور برخلاف فیلسوفان قبل از خود مثل هگل (که در آثار الهیاتی دوره اولیه به سقراط توجه داشته و بین سقراط و مسیح مقایسه‌ای انجام می‌دهد و در نهایت غالباً سقراط را بر مسیح ترجیح می‌دهد)^۱ و کانت بیش از همه آنها به سقراط و روش او توجه داشته و او را در بستر تفکر دینی (مسیحی) تفسیر نموده است؟ با توجه به این فرضیه این سؤال مطرح می‌شود آیا سقراط غیرمسیحی می‌تواند گزینه مناسبی برای بیان اعتقاد دینی کی‌یرکگور باشد؟ هدف این نوشته بررسی جایگاه سقراط در رهیافت دینی و اگزیستانسیالیستی کی‌یرکگور و نشان دادن تصویری اگزیستانسیالیستی از ماهیت سقراط و پاسخ به سؤال مذکور و در نهایت اثبات فرضیه فوق می‌باشد.

روش سقراطی کی‌یرکگور

معمولاً مفسران کی‌یرکگور، وی را شخصیتی سقراطی می‌دانند و از روش‌شناسی سقراطی او صحبت می‌کنند. می‌دانیم که سقراط دیندار به معنای متعارف مسیحی نبوده است، اما درمقابل کی‌یرکگور یک مؤمن واقعی مسیحی بوده که از سقراط الهام می‌گرفت. او با ظرافت خاصی از منظر سقراطی به زندگی و به ویژه زندگی دینی نگاه می‌کند و بر این باور است که سقراط می‌تواند در زندگی بشر هادی انسان مؤمن مسیحی باشد. بنابراین، در فلسفه کی‌یرکگور «سقراط سمبل روش انسانی زندگی کردن است» (رُوی، ۱۹۹۰، ص ۳۹).

۱. سقراط در نوشته‌های هگل نقش مهمی ایفا می‌کند و چارلز تیلور نیز معتقد است که دو قهرمان اصلی در اندیشه هگل وجود دارند، یعنی سقراط و مسیح. هگل در نوشته‌های الهیاتی اولیه خودش بین فلسفه سقراط و تعالیم مسیحی مقایسه‌ای انجام می‌دهد و می‌گوید که فلسفه سقراط در یونان به یک دین همگانی تبدیل نشد و در تفاوت دیگر می‌گوید که سقراط پیروان و شاگردان زیادی داشت، ولی مسیح فقط دوازده حواری داشت. برای مطالعه بیشتر به صفحات ۸۱ و ۸۲ کتاب زیر مراجعه نمایید:

Hegel, G. W. F. (1971). *Early theological writings*. Translated by T. M. Knox, University of Pennsylvania Press.

از سوی دیگر، وی روش فلسفی خود را روش سقراطی می‌داند. ولی این امر بدین معنا نیست که وی کاملاً همانند سقراط فکر می‌کند؛ بلکه تفاوت‌هایی نیز با او دارد. برای مثال، سقراط اهل کتابت نبود؛ بلکه اهل گفتگو و بحث با دیگران (سنت شفاهی) بود. ولی کی‌یرکگور برخلاف سقراط کتاب می‌نویسد به جای اینکه با دیگران به گفتگو بنشیند. وی سقراط را فیلسوف مشرک و غیرمسیحی می‌داند؛ اما در عین حال، خود به عنوان یک متفکر مسیحی از او تبعیت می‌کند. به سخن دیگر، می‌توانیم از دو جنبه کی‌یرکگور را با سقراط مقایسه کنیم. اولاً، همانند سقراط هدف اصلی او این است که جهل و نادانی را گناه معرفی کند و می‌کوشد به طرفین بحث این جهل را گوشزد نماید و از نظریه یادآوری افلاطونی استفاده می‌کند تا به طرفین بحث خویش یادآوری کند که آنها چیزی را فراموش کرده‌اند. ثانیاً، کار کلیماکوس (که کی‌یرکگور خود را با نام مستعار نویسنده‌ای به نام یوهانس کلیماکوس^۱ معرفی می‌کند) شبیه کار خرمگس است که طرف گفتگوی خود را از خواب بیدار می‌کند و نیز از استعاره مامای سقراطی استفاده می‌کند تا مردم به خودشناسی خویش نایل شوند. پس کی‌یرکگور همانند سقراط می‌خواهد تا مردم روزگار خویش را نسبت به جهل خودشان آگاه سازد. او می‌خواست مثل سقراط خرمگس روزگار خویش باشد و مدام در نوشته‌های خود به فیلسوفان و متکلمان روزگار خود با نوشته‌های خویش نیش می‌زند. او می‌گوید: «آه ای سقراط! اگر با بوق و کرنا جار زده بودی که یگانه فردی هستی که بیش‌تر می‌دانی، سوفیست‌ها تو را بی‌درنگ از بین برده بودند. نه! تو یگانه فرد جاهل بودی ولی خصلت نفرین شده‌ای نیز داشتی که توانستی آن را (بوسیله جهل به خویشتن خویش) آشکار سازی، حال اینکه دیگران حتی کمتر از تو می‌دانستند- آنها حتی به جهل خود واقف نبودند» (کی‌یرکگور، ۲۰۰۹، ص ۳۴۲).

طنز تلخ سقراطی، بسیار گزنده است. او وانمود می‌کند، چیزی نمی‌داند و در گفت‌وگو، اندک اندک مخاطب را به سوی جایی پیش می‌برد که وی خود را در وضع نامساعدی می‌بیند و جهت‌یابی خود را از دست می‌دهد و در همین جاست که آن سنخه‌گر بزرگ وارد میدان می‌شود و به حریف ضربه‌های کاری وارد می‌آورد. کار او در این سطح، دست

1. Johannes Climacus

انداختن مخاطب و حيله‌گري^۱ (معناي اصلي طنز در زبان يوناني) نيز هست و اين شيوه‌اي است كه سقراط به ياري آن كساني مانند ترازيماخوس را دست مي‌اندازد و پشت او را به خاك مي‌رساند. اما در همه حال، كار سقراط اين است كه مشكل‌ها را از سويه‌هاي گوناگون و متضاد بيازمايد و مخاطب را به مرتبه برتر دانايي پيش ببرد.^۲

از نظر كي‌يركگور اين جهل سقراط است كه او را از سوفيست‌ها متمايز مي‌كند؛ چون سقراط مي‌دانست كه نمي‌داند؛ ولي سوفيست‌ها نمي‌دانستند كه نمي‌دانند. البته مي‌توان گفت كه سقراط با جهل مركب مخالفت مي‌كند، نه جهل بسيط و جهل سوفيست‌ها را از نوع جهل مركب مي‌دانست. كي‌يركگور مي‌گويد كه اهميت جهل سقراطي آن بوده كه اخلاق را از تبديل شدن به معرفت عالمانه مصون مي‌دارد و در عوض به عمل^۳ منتهي مي‌شود. او هم‌چنين مي‌افزايد كه «چيزي خطرناك‌تر از اين نيست كه چيزي را كه بايد عمل شود، به معرفت عالمانه تبديل كرد» (همان، ۱۹۶۷، ص ۹۷۲).

شكاف بين عمل و نظر كم و بيش دغدغه اكثر فيلسوفان بوده است و سقراط نيز از اين امر مستثنا نبوده است و كي‌يركگور نيز در بررسي اندیشه سقراط به اين امر توجه دارد، ولي اين كانت بود كه به طور مشخص با تفكيك عقل نظري از عقل عملي راه را براي كي‌يركگور فراهم نمود. يكي از دغدغه‌هاي اصلي كي‌يركگور همانند كانت جدائي عمل و نظر از همدگر بود.^۴ كي‌يركگور در پايان نامه ۱۸۴۱ خود مي‌نويسد كه نظريه و عمل در او {سقراط} هماهنگ بودند و در جاي ديگر مي‌نويسد كه سقراط دكترين، نظام و نظاير اينها را نداشت؛ بلكه صرفاً عمل مي‌كرد (هولند، ۲۰۰۶، صص ۶ و ۱۵). بر همين اساس نيز كي‌يركگور با سقراط موافق است كه زندگي مورد بررسي قرار نگرفته، ارزش زيستن ندارد؛ ولي مي‌افزايد

1. Eironeia

۲. براي مطالعه بيش‌تر به مقاله سقراط همچون فيلسوف اخلاق نوشته عبدالعلي دستغيب به مجله كيهان فرهنگي مرداد ۱۳۸۳، شماره ۲۱۴ صفحات ۲۰-۲۵.

3. Practice

۴. براي مطالعه بيش‌تر به كتاب زير مراجعه كنيد:

Knappe, U. (2004). *Theory and practice in Kant and Kierkegaard* Walter de Gruyter.

که روش‌هایی برای پرداختن به خودشناسی در زندگی ارزشمندتر از روش‌های دیگر وجود دارد. خودشناسی کی‌یرکگور دقیقاً ملهم از شعار «خودت را بشناس» سقراط است. این متفکر دینی در قطعات فلسفی درباره این خودشناسی می‌نویسد که «بهترین کاری که سقراط انجام داد، شناخت طبیعت بشر و شناختن خویشتن بود و در نتیجه، قرن‌ها به عنوان کسی که انسان را به بهترین وجه می‌شناسد، مورد تحسین و ستایش همگان قرار گرفت» (کی‌یرکگور، ۱۹۸۵، ص ۳۷). خودشناسی سقراط با زندگی او عجین شده بود و این خودشناسی را در عمل به منصفه ظهور می‌رساند و زندگی توأم با پرهیزکاری و ساده‌زیستی او نیز مؤید این امر است.

می‌توان فهمید که چرا کی‌یرکگور با کنار نهادن شیوه‌های ایده‌آلیستی در تبیین زندگی موضع واقع‌گرایانه اتخاذ می‌کند و با نفی هر نوع تبیین ایده‌آلیستی و عقلانی از زندگی مخالفت می‌کند و همانند طرفداران اصالت عمل^۱، اصالت را به عمل می‌دهد و نه نظر. البته این امر نشان می‌دهد که «وی زندگی نظری را روا نمی‌دارد» (جانسون و تولستروپ، ۱۹۶۷، ص ۱۱۳)؛ بلکه به زندگی عملی توجه دارد. به عقیده برخی کی‌یرکگورشناسان عناصر اصالت عمل در اندیشه او دیده می‌شوند؛ چون وی عقل نظری را بر پایه دلایل غیر نظری و عملی نقد می‌کند.^۲

چنانکه دیدیم، سقراط بر اهمیت خودشناسی فردی در زندگی تأکید می‌کند تا فرد نسبت به جهل خویش آگاهی یابد. فلسفه باید بر این جهل متمرکز شود. کی‌یرکگور این جنبه فلسفه سقراط را می‌ستاید: «هدف اصلی فلسفه سقراط شناختن نفس است تا نشان دهد که وقتی همه چیز گفته شد و انجام یافت، می‌بینیم که چیزی نمی‌دانیم. هر فلسفه‌ای طبیعتاً با یک پیش‌فرض شروع می‌شود و با همان پیش‌فرض نیز به پایان می‌رسد. درست همان‌طور که فلسفه سقراط با این پیش‌فرض شروع شد که او چیزی نمی‌داند و در نتیجه با این پیش‌فرض که آدمیان اصلاً چیزی نمی‌دانند، پایان یافت» (کی‌یرکگور، ۱۹۸۹، ص ۳۷).

1. Pragmatists

۲. استیون در کتاب کی‌یرکگور و مفهوم وحی به عناصر اصالت عمل اندیشه دینی کی‌یرکگور اشاره می‌کند و تفکر او را با اصالت عمل جیمز مقایسه می‌کند و معتقد است جیمز نیز همانند کی‌یرکگور عقل (عقلانیت) روزگار خویش را به چالش می‌کشد. برای مطالعه بیش‌تر به صفحات ۵۲ الی ۶۰ کتاب زیر مراجعه کنید:

Steven, M. E. (1995). *Kierkegaard and the concept of revelation*. Publisher SUNY Press.

به نظر برخی مفسران، هدف کی‌یرکگور این است که خواننده را وادار کند تا شخصاً مسایل را بررسی کند و آنها را در زندگی خود به کار بندد. به عبارت دیگر، کی‌یرکگور از خوانندگان خود می‌خواهد که حقیقت باطنی خودشان را کشف کنند. اما در عین حال می‌خواهد فراتر از سقراط برود و لذا او را نقد می‌کند. برای مثال، او در مقابل مفهوم «یادآوری»^۱ سقراط مفهوم «لحظه»^۲ را قرار می‌دهد. وی در قطعات فلسفی به تفصیل به این موضوع پرداخته است.^۳ به هر روی آنچه مسلم است، این است که نقد سقراط نیز حکایت از اهمیت او نزد کی‌یرکگور دارد.

سقراط مسیحی

کی‌یرکگور در نوشته‌های خویش به ویژه در قطعات فلسفی می‌کوشد تا لباس مسیحیت بر تن سقراط مشرک غیرمسیحی بیوشاند. عبارت «سقراط مسیحی» گویای همین امر است. یا در جای دیگر لوتر مسیحی را با سقراط مقایسه می‌کند و می‌گوید که «من عمیق‌ترین احترام را برای لوتر دارم، ولی آیا او یک سقراط بود؟ نه! از او خیلی دور بود» (کی‌یرکگور، ۱۹۷۶، ص ۵۵۹). در ادامه شهادت سقراط در راه حقیقت را با مسیح مقایسه می‌کند و می‌گوید که «سقراط یگانه فرد است و در عالی‌ترین معنا «شهید در راه خدا» و بزرگ‌ترین انسان است، در حالی که مسیح «حقیقت» است و کفر خواهد بود که او را «شهید در راه خدا» بنامیم. چرا نمی‌توان او را شهید در راه خدا نامید؟ چون او شاهد حقیقت نیست، بلکه خود حقیقت است و مرگ او شهادت نیست؛ بلکه کفاره است» (همان، ۱۹۷۹، ص ۱۱۹). بنابراین، معلوم می‌شود که سقراط برای کی‌یرکگور اهمیت خاصی دارد.

اما نباید فراموش کرد که با این که کی‌یرکگور می‌گوید که من یک مسیحی نیستم، ولی تمام تلاش او این است که مسیحی راستین و ایمان اصیل را بشناسد و لذا موضع سقراطی و در عین حال رویکرد انتقادی به مسیحیت روزگار خویش اتخاذ می‌کند و بر آن است که

1. Recollection

2. Moment

۳. کی‌یرکگور در قطعات فلسفی بر این باور است که فرد در لحظه ایمان را به دست می‌آورد تا نحوه زندگی خودش را بشناسد. برای مطالعه بیشتر به صفحات ۱۱۱ الی ۱۸۸ کتاب قطعات فلسفی مراجعه کنید.

سقراط می‌تواند یک مسیحی باشد. سقراط می‌کوشید به مردم آتن بگوید که چگونه بدانند که نمی‌دانند و همین روش را کی‌یرکگور از سقراط می‌آموزد تا به مردم روزگار خویش کمک کند تا بدانند که مسیحی اصیل نیستند، با آنکه خودشان می‌گویند که مسیحی هستند. این جهل نسبت به مسیحیت در فرهنگ مسیحی مورد انتقاد کی‌یرکگور است. این متفکر دینی معتقد است که پدیده فرهنگی که خود را به صورت مسیحیت معرفی می‌کند به واسطه نوعی سفسطه در جامعه سرایت یافته است.

کی‌یرکگور بین زندگی مسیحی و زندگی سقراطی تشابهاتی قایل است. از جمله این نقطه اشتراک تأکید بر فضیلت در هر دو زندگی است. کی‌یرکگور الهیات مسیحی را به بدفهمی این فضیلت متهم می‌کند. او مخصوصاً روحانیان و متکلمان را سوفیست‌های روزگار خویش می‌نامد و می‌گوید: «عالم مسیحیت در گودال سفسطه گرفتار آمده که بسیار بدتر از زمانی است که سوفیست‌ها در یونان به وجود آورده بودند. سپاهی از روحانیون و استادان مسیحی همگی سوفیست هستند، کسانی که با دست بردن در تعریف مسیحیت به خاطر کسب و کار از میلیون‌ها مسیحی سود برده‌اند» (کی‌یرکگور، ۲۰۰۹، ص ۴۱).

در این عبارت کی‌یرکگور، روحانیان و متکلمان مسیحی با سوفیست‌ها و عالم مسیحیت با عالم یونانی هم‌تراز دانسته شده‌اند و کی‌یرکگور همین مقایسه را انجام می‌دهد. یکی از مسایل کی‌یرکگور رابطه متعارض او با روحانیان مسیحی شهر خودش بود. او معتقد بود که کلیسا محل کسب و کار عده‌ای روحانی شده است. وی می‌خواهد همچون سقراط در مقابل این روحانیان سوفیست مبارزه کند. او می‌گوید: «من خودم را یک مسیحی نمی‌دانم. این برای سوفیست که به خوبی آنها را می‌شناسم بسیار ناراحت کننده است و به خوبی می‌دانم که آنها ترجیح خواهند داد که من با بوق و کرنا جاربزیم که من یگانه مسیحی اصیل هستم» (همان، ۲۰۰۹، ص ۴۱).

با وجود این، به نظر می‌رسد که تناقض در حرف کی‌یرکگور زمانی آشکار می‌شود که او از یک طرف اعلام می‌کند که او یک مسیحی نیست و از سوی دیگر از ایمان راستین مسیحی سخن می‌گوید. به عبارت دیگر، او نمی‌خواهد مسیحی متعارف روزگار خویش باشد که از ایمان اصیل بهره‌ای نبرده‌اند و همین باعث گردیده که خود را مسیحی نداند؛ ولی از سوی دیگر میل به تبدیل شدن به یک مسیحی اصیل را دارد. بدین جهت، از سقراط کمک می‌گیرد تا در مقابل روحانیان عصر خویش ندای «خودت را بشناس» سقراطی سردهد.

در تصویر سنتی از سقراط شاهدیم که وی با سوفیست‌های عصر خویش مبارزه می‌کند و سفسطه را از بین می‌برد تا فلسفه را جایگزین آن سازد و می‌کوشد به معرفت حقیقی که با فضیلت یکی است، دست یابد. کی‌یرکگور نیز با سوفیست‌های قرن نوزدهم، یعنی روحانیان کلیسا و متکلمان به مبارزه برمی‌خیزد. کی‌یرکگور با اشاره به غفلت هم‌عصرانش از جهل خودشان می‌گوید: «بگذارید هرگز فراموش نکنیم - اما به راستی چند نفر تا به حال آن را شناخته‌اند یا به آن اندیشیده‌اند - بگذارید هرگز فراموش نکنیم که جهل سقراط نوعی ترس از خدا و پرستش او بود و جهل او قرائت یونانی این گفته یهودی بوده است: ترس از خدا آغاز حکمت است» (کی‌یرکگور، ۱۹۸۹، ص ۹۹).

هیچ شکی وجود ندارد که کی‌یرکگور تفسیری کاملاً دینی از اندیشه فلسفی سقراط برای خواننده ارائه می‌دهد. به نظر وی «زندگی سقراط به عنوان یک فیلسوف مظهر وظیفه خطیر خودشناسی اخلاقی است که در فروتنی عمیقاً انسانی آن اعتقاد دینی وجود دارد» (همان، ۱۹۶۷، ص ۹۷۲). نگاه او به انسان نگاهی کم و بیش دینی است. کی‌یرکگور در کتاب «بیماری رو به مرگ» ماهیت انسان را نه عقل، بلکه روح می‌داند و می‌نویسد که «آدمی روح است. اما روح چیست؟ روح خود {یا نفس} است. اما خود چیست؟ روح رابطه‌ای است که خودش را با خودش مرتبط می‌کند یا رابطه رابطه خودش با خودش است؛ خود رابطه نیست؛ بلکه رابطه خودش با خودش است. انسان سنتزی است از نامتناهی و متناهی، زمانی و ابدی، آزادی و جبر، خلاصه یک سنتز است» (همان، ۱۹۸۹، ص ۱۳). در این تعریف کی‌یرکگور، دیگر تعریف ارسطویی و دکارتی از انسان به چشم نمی‌خورد؛ بلکه انسان ماهیت روح است و روح یعنی نفس، و نفس نیز ترکیب یا سنتز اموری مثل نامتناهی و متناهی و غیره است. اما، او نه تعریف صرفاً فلسفی از انسان (مثل تعریف ارسطویی انسان به عنوان حیوان ناطق) را قبول دارد و نه تعریف صرفاً دینی از انسان را.

ماهیت انسان از مسایلی است که کی‌یرکگور بدان اهتمام می‌ورزد. به عقیده برخی مفسران، در تصور او از انسان دو لایه به وضوح قابل تشخیص است، یکی لایه طبیعت (سقراط) و دیگری لایه لطف (مسیح). در فلسفه جدید مبتنی بر اصالت عقل که در تمامی اشکالش به فلسفه تاریخ هگل ختم می‌شود، هم انسان و هم خدا به ماهیت مجرد و انتزاعی فروکاسته می‌شوند و دچار تغییر شده و بدریخت می‌شوند. حال آنکه سقراط بر اگزستانس تأکید می‌کرد (جانسون و تولستروپ، ۱۹۶۷، ص ۱۲۹). به عبارت دیگر، هر تعریفی از انسان و خدا در فلسفه

جدید به صورت تعریف خشک و بی روح عقلانی بیان شده است. مثلاً دکارت و اسپینوزا خدا را جوهر تعریف کرده‌اند و انسان نیز همان جوهر اندیشنده دکارتی است که جز صفت اندیشه هیچ صفتی ندارد. به نظر کی‌یرکگور این نوع تعاریف عقلانی باعث شده که انسان در حالت انضمامی‌اش به رسمیت شناخته نشود. شخص به عنوان فرد انضمامی است که دارای درد و رنج و شادی است و نه صرفاً موجودی عقلانی مثل سوژه دکارتی.

از نظر کی‌یرکگور سقراط به فرد بها می‌دهد و تفسیری اگزیستانسیالیستی از سقراط ارائه می‌دهد. در سنت اگزیستانسیالیسم شالوده تفکر فلسفی مبتنی بر وجود یا اگزیستانس^۱ فردی انسان است. کی‌یرکگور در قطعات فلسفی می‌نویسد که «بهترین کاری که سقراط انجام داد، به دست آوردن شناخت از طبیعت انسان و خودش بود و در نتیجه به عنوان شخصی که یقیناً انسان را به بهترین وجه می‌شناخت مورد ستایش قرار گرفته است» (کی‌یرکگور، ۱۹۸۵، ص ۳۷). بدین جهت شعار «خودت را بشناس» سقراط اصل بنیادی فلسفه او را تشکیل می‌دهد. در اندیشه سقراط فرد باید خودش را بشناسد تا به حقیقت ابدی شناخت پیدا کند. در اینجا بین فرد و حقیقت ابدی یا خدا رابطه‌ای وجود دارد.^۲ از نظر کی‌یرکگور این رابطه یک رابطه انتزاعی نیست؛ بلکه رابطه‌ای اگزیستانسیال و انضمامی است. در نتیجه وی معتقد است، فهم و درکی که پیشاپیش از وجود خودمان در پرتو فلسفه‌های ایده‌آلیستی داریم، نادرست است. بنابراین باید خود فلسفه را بازتعریف کنیم.

معنای فلسفه

همان‌طور که اشاره شد، فلسفه و مسیحیت در اندیشه این متفکر اگزیستانسیالیست برای زندگی یک مسیحی اصیل مکمل هم هستند. کی‌یرکگور با عشق و علاقه به سوی تفکر و اندیشه رفت و سقراط این عشق را در محاوره افلاطون با فلسفه پیوند می‌زند. او در جمهوری فیلسوف را عاشق حکمت معرفی می‌کند (هولند، ۲۰۰۶، ص ۱۷). فیلسوف با عقل حقیقت را

1. Existence

۲. کی‌یرکگور معتقد است که «فرد در ایمان خدای آسمان‌ها را «تو» خطاب می‌کند و در رابطه‌ای خصوصی با او قرار دارد» (محجل، ۱۳۸۷، ص ۴۴).

می‌شناسد و از این روست که فلسفه ریشه در این فرض دارد که هر فردی دارای عقل است و طبق نظر کی‌یرکگور این ادعا مستلزم آن است که هر فردی از طریق نفس خودش به حقیقت دسترسی دارد. از نظر سقراط ما از طریق یادآوری می‌توانیم حقیقت را بشناسیم.

بایستی خاطر نشان ساخت که کی‌یرکگور حقیقت را ذهنی یا درونی می‌پندارد نه عینی. به همین دلیل وی با نظریه مطابقت صدق^۱ مخالفت می‌کند، چون در این دیدگاه حقیقت امر عینی تلقی می‌شود و امر عینی مستقل از انسان و ذهن اوست. از نظر وی انسان به عنوان فرد هم اندیشه است و هم احساس نه صرف اندیشه و فهم. او بر این باور است که فرد باید از امر عینی به سمت امر درونی روی آورد تا حقیقت را درک کند. او می‌نویسد: «وقتی که مسأله حقیقت به شیوه عینی مطرح می‌شود اندیشه به نحو عینی به حقیقت توجه می‌کند و حقیقت، عینی^۲ است که شناسنده با آن رابطه برقرار می‌کند. اما اندیشه بر این رابطه متمرکز نمی‌شود و در این حالت حقیقت در مقابل فرد قرار می‌گیرد ... {اولی} وقتی که مسأله حقیقت به نحو ذهنی مطرح می‌شود، اندیشه به نحو ذهنی به ماهیت رابطه فرد توجه می‌کند و فرد، در حقیقت مقیم می‌شود» (کی‌یرکگور، ۱۹۷۴، ص ۱۷۸).

با توجه به متن بالا می‌توان گفت که از نظر کی‌یرکگور حقیقت امری درونی است و نیز در اندرون انسان حضور دارد. این حقیقت درونی با عقل نظری قابل کشف نیست؛ بلکه با ایمان قابل کشف است. کی‌یرکگور این حقیقت را با روح مسیحی یکی می‌گیرد و می‌نویسد: «مسیحیت روح است، روح درونی بودگی است، درونی بودگی^۳ ذهنیت است، ذهنیت ذاتاً شور و احساس است» (همان، ص ۳۳).

پس «حقیقت در اندرون ما حاضر است. فیلسوف باید همانند سقراط به دیگران کمک کند تا استقلال و مسئولیت خودشان را بازیابند» (هولند، ۲۰۰۶، ص ۳۰). در تفکر فلسفی خدا نامتناهی و ابدی و همه دان است؛ انسان‌ها متناهی، فانی و دارای معرفت محدود هستند. سقراط پیشنهاد کرده بود که حقیقت، حقیقت ابدی، که به نظر کی‌یرکگور به معنای شناخت خداست، پیشاپیش در اندرون انسان وجود دارد (اوتس، ۲۰۰۶، ص ۱۲۲). پس، به نظر کی‌یرکگور با عقل نمی‌توان

1. Corresponding theory of truth

2. Object

3. Inwardness

وجود خدا را اثبات کرد. کی‌یرکگور این دیدگاه را از سقراط اقتباس کرده و راه رسیدن به خدا را منوط به عمل به شعار «خودت را بشناس» سقراط می‌کند. کی‌یرکگور همانند سقراط می‌خواهد خود را وقف خدا کند. وی در آغاز کتاب قطعات فلسفی این شعار سقراطی را مترادف با خداشناسی می‌داند و معتقد است که «اولاً، ما باید اصالتاً خودمان باشیم، یعنی به عنوان موجود مستقل، مسؤول اعمال و افکارمان باشیم؛ ثانیاً، حقیقت را در اندرون خودمان کشف کنیم» (کی‌یرکگور، ۱۹۸۵، ص ۶۸). در ادامه این مطلب کی‌یرکگور معتقد است که این خداست که محرک و هادی جستجوی فلسفی سقراط است (همان، ص ۶۹). این خودشناسی در نهایت با مفهوم فضیلت نیز گره می‌خورد.

سقراط میل به معرفت دارد، معرفتی که در نهایت با فضیلت کنار هم قرار می‌گیرند. طبق دیدگاه کی‌یرکگور «چنین معرفتی با شناختن ماهیت مسأله اگزیستانس انسانی قابل حصول است (وستون، ۱۹۹۴، ص ۱۵۲). به عبارت دیگر، با شعار معروف سقراط، «خودت را بشناس»، قابل حصول است. فلسفه‌ای که نتواند به اگزیستانس فردی توجه کند، از نظر کی‌یرکگور باید کنار گذاشته شود. کی‌یرکگور با استفاده از شیوه‌های کاملاً سقراطی با فلسفه اعلام جنگ می‌کند (رابینسون، ۲۰۰۲، ص ۳۵۰).

از سوی دیگر، چون اندیشه کی‌یرکگور اخلاقی و دینی است، معنای فلسفه در ذهن او کاملاً تغییر می‌کند. طبق نظر «وستون» فلسفه از زمان سقراط خواسته است که مبنای عقلانی برای اخلاق پیدا کند؛ ولی اخلاق خود امری داده شده است. فلسفه کوشیده تا زندگی را مطیع حقیقت کند (وستون، ۱۹۹۴، ص ۶۹). غلبه حقیقت بر زندگی از خصوصیات فلسفه‌های یونانی است که رورتی نیز به عنوان یک عمل‌گرای جدید^۱ آمریکایی این وضعیت را «فرار فلسفه از تاریخ و اجتماع بشری» توصیف می‌کند.^۲

1. Neopragmatist

۲. رورتی معتقد است که «همواره فیلسوفان دوست داشتند از جهان نمودها به طرف جهان واقعی فرار کنند» (رورتی، ۱۹۹۱، ص ۵۵)، لذا دسترسی به این واقعیت همواره نوعی رسیدن به حقیقت رستگاری بخش تلقی شده است. به نظر رورتی سنت فلسفی نشأت گرفته از افلاطون کوششی است برای اجتناب از رویارویی با امکان، تلاشی است برای فرار از زمان و احتمال. برای مطالعه بیشتر تر رک:

Rorty, R. (1991). *On Heidegger and Others: Philosophical Papers, Volume 2*. Cambridge: Cambridge University Press, p.55.

فلسفه جدید که بر محور عقل‌گرایی دکارتی استوار گشته، عقل را داور هر چیزی قرار داده است. کی‌یرکگور فلسفه‌ای را به تمسخر می‌گیرد که به عقل اجازه داده که بر جهان ایمان و زندگی اخلاقی استیلا یابد. او فلسفه به شکل سقراطی‌اش را به تمسخر نگرفت. او عمل استنطاق سقراطی را شبیه‌سازی کرد و دغدغه‌های فلسفی و دینی سقراط را نمونه‌ای اولیه از نگاه باستانی به فلسفه به مثابه شفادهنده چیزی دانست که کی‌یرکگور «بیماری به سوی مرگ» می‌نامد. فلسفه صرفاً حرفه دانشگاهی نیست؛ بلکه عمل درمانی است که از نقد هم برای عمل تشخیص و هم برای عمل درمان استفاده می‌کند (مونی، ۲۰۰۸، ص ۴). در اینجا می‌توانیم شباهتی بین کی‌یرکگور و ویتگنشتاین پیدا کنیم که هر دو به خصلت درمانی فلسفه اعتقاد داشتند.

سقراط به عنوان قهرمان تراژدی

کی‌یرکگور سقراط را همانند ابراهیم قهرمان تراژدی می‌داند و می‌گوید که «سقراط را به عنوان مثال در نظر بگیریم. او یک قهرمان اندیشمند تراژدی بود. حکم مرگش به او اعلام شد. در این لحظه او می‌میرد» (کی‌یرکگور، ۱۳۷۹، ص ۱۵۰). به نظر کی‌یرکگور نزد سقراط زندگی و تفکر یکی است و چنانکه پیش‌تر بیان شد، عمل و نظر نیز جدا از هم نیستند. کی‌یرکگور معتقد است که تنها چیزی که قادرم برای تفکر انجام دهم، به خطر انداختن زندگی‌ام است (هولند، ۲۰۰۶، ص ۴۰)، کاری که سقراط در یونان باستان کرد و جام شوکران را نوشید. کی‌یرکگور به دلیل به چالش کشیدن باورهای سنتی مسیحی درباره ایمان به «سقراط مسیحی» معروف شده است. سوئبرن می‌گوید که «او سقراط را به دلیل داشتن نوع درستی از ایمان می‌ستاید؛ زیرا او تمام زندگی‌اش را بر سر این امر به خطر انداخت. وقتی سقراط به خدا ایمان آورد که او وجود دارد، با تمام شور و اشتیاق به درونی بودگی، به عدم قطعیت عینی چسبید و ایمان دقیقاً در این تناقض و خطر کردن نهفته است» (سوئبرن، ۲۰۰۵، ص ۱۵۷). نکته مهمی که در قهرمان دانستن سقراط حایز اهمیت است، ایستادگی وی به عنوان یک فرد انضمامی در برابر جامعه آتنی بود.

کی‌یرکگور سه مرحله حسانی و مرحله اخلاقی و مرحله دینی را در سیر دیالکتیکی خود بیان می‌کند. به نظر این فیلسوف اگزیستانسیالیست سقراط نمودگار مرحله اخلاقی است (کاپلستون، ۱۳۸۲، ص ۳۳۳). به نظر وی مرحله اخلاقی قهرمانی‌های خود را دارد و

می‌تواند به گفته کی‌یرکگور قهرمان تراژیک پدیدآورد. قهرمان تراژیک خود را فدا می‌کند تا نمودی از کلیت باشد. این همان کاری است که سقراط کرد (همان، ص ۳۳۳).

نتیجه

با توجه به آنچه که گفته شد، می‌توان فهمید که چرا سقراط در اندیشه کی‌یرکگور نقش کلیدی را بازی می‌کند. به نظر می‌رسد که سقراطی که در اندیشه کی‌یرکگور نقش‌آفرینی می‌کند، نه کاملاً سقراط افلاطون است و نه کاملاً سقراط تاریخی، بلکه سقراطی است که علاوه بر سقراط تاریخی و افلاطونی، سقراطی مسیحی شده است. بدین جهت، با توجه به فرضیه و سؤالی که در مقدمه این مقاله طرح کردیم، باید گفت که سقراط بهترین گزینه برای اعتقاد دینی کی‌یرکگور محسوب می‌شود، چون سقراط از نظر کی‌یرکگور کسی است که به مردم می‌گفت که خودشناسی آنها مساوی با کشف حقیقت است و حقیقت بیش از آنکه عینی باشد، ذهنی و اندرونی است و این حقیقت از منظر کی‌یرکگور خداوند است که تنها از راه ایمان برای مؤمن راستین مسیحی قابل حصول است و نه از راه تفکر محض فلسفی. فدئیسیم یا ایمان‌گرایی کی‌یرکگور نیز در همین راستا قابل فهم است. از این رو، به نظر وی سقراط با درونی پنداشتن حقیقت نصف راه را آمده است، ولی نتوانسته نقش ایمان را در کشف حقیقت باطنی درک کند. کی‌یرکگور از این لحاظ منتقد سقراط است. به سخن دیگر، کی‌یرکگور با وجود ستایش عمیق‌اش از سقراط انتقاداتی نیز بر او وارد می‌داند و می‌کوشد از سقراط فراتر رفته، ایمان اصیل مسیحی خویش را بازیابد. اما آنچه که در این کار وی را مدد می‌رساند، باز سقراط است؛ یعنی این انتقاد سبب دوری او از سقراط نمی‌شود. اگر از آگریستانسیالیسم دینی او سقراط حذف شود، اندیشه او دچار تزلزل شدیدی خواهد شد. دغدغه دینی کی‌یرکگور در نهایت او را به آنجا سوق می‌دهد که سقراط مشرک و غیرمسیحی یونانی را تبدیل به یک مسیحی می‌کند.

علاوه بر این، وی از او قهرمان اخلاقی می‌سازد و او را با شهسوار ایمان، یعنی ابراهیم عليه السلام مقایسه می‌کند. وی ایمان دینی را با حقیقت فلسفی مقایسه و امر را در فلسفه سقراط دنبال می‌کند. وی یکی پنداشتن فضیلت و معرفت سقراط را تحسین کرده و

تفسیری مبتنی بر سنت اگزیستانسیالیستی از اندیشه‌های سقراط ارائه می‌دهد. وی حتی سقراط را الگوی اخلاقی معرفی می‌کند که به گمان وی مردم عصر او که ایمان شان را از دست داده‌اند، به چنین الگویی نیاز دارند و براین باور بود که جهان جدید (منظور قرن نوزدهم) سقراط را کم دارد. بنابراین سقراط می‌تواند بهترین گزینه برای اعتقاد دینی کی‌یرگور باشد. گویی وی در تشریح فلسفه دین خودش گریز و گزیری از سقراط، پیام او و در نهایت روش او ندارد.



منابع و مأخذ

۱. دستغیب، عبدالعلی (۱۳۸۳). سقراط همچون فیلسوف اخلاق. مجله کیهان فرهنگی، مرداد ۱۳۸۳، شماره ۲۱۴، صفحات ۲۰-۲۵.
۲. کی‌یرکگور، سورن (۱۳۷۸). ترس و لرز. ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.
۳. محجل، ندا (۱۳۸۷). جملات قصار فیلسوفان مغرب زمین. تبریز: نشر اختر.
۴. کاپلستون، فردریک (۱۳۸۲). از فیخته تا نیچه. ترجمه داریوش آشوری، تهران: سروش.
5. Evans, C. S. (2006). *Kierkegaard on Faith and the Self*. Baylor University Press.
6. Hegel, G. W. F. (1971). *Early theological writings*. Translated by Thomas Malcolm Knox, University of Pennsylvania Press
7. Hong, H. V., & Edna, H. (1967). *Hong Soren Kierkegaard's Journals and Papers*. 7 vols. (Bloomington: Indiana University Press).
8. Howard A. J., & Thulstrup, N. (1967). *A Kierkegaard Critique*. USA: Harper publisher.
9. Howland, J. (2006). *Kierkegaard and Socrates: A Study in Philosophy and Faith*. London & New York: Cambridge University Press.
10. Kierkegaard, S. (1989). *The Sickness unto Death*. Translated by Alastair Hannay. London: Penguin.
11. ----- (1974). *Concluding Unscientific Postscript*. Translated by David Swenson, Walter Lowrie (3rd Ed), Princeton University Press.
12. ----- (2009). *The Moment and Late Writings Soren Kierkegaard*. Translated by Howard V. Hong, Edna H. Publisher Princeton University Press.
13. ----- (1985). Philosophical Fragments. *Johannes Climacus: Kierkegaard's Writings*, 7, In E. H. Hong, & H. V. Hong (Eds.), Princeton University Press.
14. ----- (1989). *The Concept of Irony with Continual Reference to Socrates*. In H. V. Hong, & E. H. Hong (Eds.), Princeton, N.J.: Princeton University Press.
15. ----- (1976). *Journal and Papers edited by Howard V. Hong, Edna Hatlestad Hong Hardcover*. Indiana University Press
16. Knappe, U. (2004). *Theory and practice in Kant and Kierkegaard*. Walter de Gruyter.

17. Mooney, E. F. (2008). *Ethics, love, and faith in Kierkegaard: philosophical engagements*. Indiana University Press.
18. Roy, M. (1990). Socrates and Judge Wilhelm: A Case of Kierkegaardian Ethics. *At Philosophy Today*, 34(1), Spring, Academic Research Library.
19. Rorty, R. (1991). *On Heidegger and Others: Philosophical Papers*, 2, Cambridge: Cambridge University Press.

